



محققه استثنایاری

حقیقت و مدارا



ساحت صلح ۲

حقیقت مدارا

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

حقیقت و مدارا

محمد اسفندیاری

حقیقت و مدارا
(ویراست دوم)
محمد اسفندیاری

نگارخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم الزشام

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: فرنو

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، مینی سیتی، شهرک محلاتی، فاز ۲ مخابرات، بلوک ۲۸، واحد ۲ شرقی
تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ - ۰۲۱ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه: اسفندیاری، محمد، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور: حقیقت و مدارا / محمد اسفندیاری.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۵.

فروست: ساحت صلح؛ ۲.

مشخصات ظاهری: ۴۲۴ ص.

شابک: 978-964-7763-04-2

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه. ص. ۳۹۷ - ۴۲۳؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: حقیقت.

موضوع: Truth.

موضوع: تساهل.

موضوع: Toleration.

رده بندی کنگره: BD ۱۷۱ / الف ح ۵ ۷ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۱۲۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۴۵۶۷۰

هر فسادی که در عالم افتاد،
از این افتاد که
یکی، یکی را معتقد شد به تقلید،
یا منکر شد به تقلید.
شمس تبریزی

فهرست مطالب

مقدمه	۹
-------------	---

حقیقت

۸۶-۱۱

تقریر نادرست	۱۳
حقیقت طلبی	۲۱
عقیده پرستی	۲۸
تصمیم ندانستن	۳۴
مغالطه نقد جمله‌ای	۴۱
درنگی در باورهای جوانی	۴۷
رویکرد عاطفی به دین	۵۳
توقف علمی	۵۹
ندانستن و رد کردن	۶۵
ندانستن و پذیرفتن	۷۸

مدارا

۱۴۶-۸۷

برهان قاطع و قاطع برهان	۸۹
هم‌اندیشی، نه اندیشه‌ستیزی	۹۶
اخلاق مخالفت	۱۰۷
چرا باید مدارا کرد؟	۱۲۷
انسان‌دوستی در اسلام صوفیه	۱۳۴

مطالعات دینی

۱۴۷-۲۶۰

۱۴۹	عرفان، عدالت، آزادی
۱۵۹	دین و تاریخ ادیان
۱۶۹	سنت‌گرایی در ترازوی عقل: نقد اندیشه‌های سید حسین نصر
۲۰۹	پدیده‌ای به نام روشنفکری دینی
۲۲۷	کلام، مهمتر از فقه
۲۳۵	نظام‌سازی از دین
۲۵۳	نعمت مرگ و معاد

مطالعات اجتماعی

۲۶۱-۳۹۵

۲۶۳	تقدیرگرایی و تغییرگرایی
۲۷۶	از انسان تا انسان
۲۸۳	ناآگاهی مردم، گناه آگاهان
۲۹۱	فرسایش مغزها
۳۰۳	علم نافع
۳۱۴	کمال‌گرایی: نیک کار کردن و کار نیک کردن
۳۲۳	آسیب‌شناسی روحانیت: اقبال و روحانیت
۳۳۷	گاندی ایران: شناختنامه آیت‌الله سید محمود طالقانی
۳۶۹	مفسر نوگرای دین: شناختنامه استاد محمد تقی شریعتی
۳۹۷	منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حقیقت، ارزنده ترین گوهر گیتی است و همه سعی اهل اندیشه نخست باید معطوف به آن باشد. دوست داشتن حقیقت کافی نیست، بلکه برای یافتن آن باید انگیزه ای قوی داشت و سر از پا نشناخت و به مرز و سواس نزدیک شد. حقیقت طلبی جز یک اصل ندارد: اصل اولویت حقیقت بر همه چیز. حقیقت طلب کسی است که حقیقت را بر منفعت و شهرت و سیاست و مصلحت، و هر آنچه با آن در تعارض افتد، مقدم می دارد. این همه نویسنده و کتاب و کتابخانه و تکاپوهای فرهنگی اگر برای صید حقیقت نباشد، سرگرمی است و حاصلش، سیاه کردن کاغذهای سفید. آنکه در بند حقیقت نباشد، هر اندازه بکوشد، از حقیقت دورتر می شود. وی نه مصداق «جاهدُوا فینا»، که مصداق «جاهدُوا عَنَّا» است و «گو بدو چندانکه افزون می دود/ از مراد دل جداتر می شود».

ولی به محض اینکه از عرصه نظر به حوزه عمل وارد می شویم، تکلیفی دیگر پیش می آید: باید مدارا پیشه کنیم. وجه اشتراک انسانها در اختلافشان با یکدیگر است و اختلاف بینش و منش و کنش مردم، سنت خداوند و قانون الهی است. در این دنیا نمی توان جملگی اختلافات را حل کرد و هر گونه کوششی برای این کار سترون است. سنت حضرت حق است که این دنیا محلّ اختلافات باشد و آن دنیا جایگاه حلّ اختلافات (یوم الفصل). حال که نمی توانیم اختلافات را از میان برداریم، بکوشیم مدارا پیشه سازیم و اختلاف را به دشمنی و دشمنی را به جنگ تبدیل نکنیم.

دو فرد مدارا پیشه با وجود صد اختلاف، هیچ نزاعی میانشان رخ نمی‌دهد. ولی اگر دو نفر فقط در یک موضوع با هم اختلاف داشته باشند و اهل مدارا نباشند، چه بسا نزاعی سخت میانشان درگیرد. پس همه چیز به مدارا برمی‌گردد. مدارا اختلاف را به نزاع نمی‌کشانند و نامدارایی چرا. بنابراین به جای اینکه بخواهیم اختلاف نباشد، بکوشیم تا مدارا باشد. ولی شگفتا که بعضی به جای دعوت به مدارا، به پرهیز از اختلاف دعوت می‌کنند. گویا فراموش کرده‌اند که خداوند فرموده است شما را به گونه‌های مختلف آفریدیم و هر کس به فراخور خویش عمل می‌کند و اگر می‌خواستیم همه را یک امت قرار می‌دادیم. و اما جمع حقیقت و مدارا دشوار است. آنکه خود را بر حق می‌داند، دشوارش می‌آید با دگراندیشان مدارا کند. حال اینکه هنر در جمع این دو است که هم آدمی دغدغه حقیقت را داشته باشد و هم مدارا پیشه سازد. مداهنه نکند و مدارا کند؛ نه اینکه هم مداهنه کند و هم مدارا.

کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است که در آن، نخست از حقیقت و مدارا سخن رفته و دو بخش به آن اختصاص یافته است. دو بخش دیگر ویژه مطالعات دینی و اجتماعی است و شامل برخی دغدغه‌های نویسنده. در هر چهار بخش کوشیده‌ام از حکم دو حاکم بهره جویم: عقل و نقل. شاید مقاله‌ای را ست‌گرایان نپسندند و مقاله‌ای را روشنفکران؛ اما این نویسنده، بیش و پیش از هر چیز، محقق است و دغدغه کشف حقیقت را دارد و خود را متعهد به دیدگاهی خاص نمی‌داند.^۱

بنده خدا

محمد اسفندیاری

تابستان ۱۳۹۰

۱. چاپ دوم این کتاب (۱۳۹۵)، دارای اصلاحات و اضافاتی است و ویراست دوم به شمار می‌آید.

حقیقت

تقریر نادرست

وان کو به کزئ من کشد دست
خشمش نه منم که جز منی هست
نظامی

این جهان، سرای اختلافات است و صدها مکتب و دین و نظریه در آن ملاحظه می شود. هر یک از ما همواره در حال نقد و داوری هستیم و این و آن عقیده را نقد و در باره اش قضاوت می کنیم. دانسته یا ندانسته، بر کرسی یک ناقد و یک قاضی تکیه داده ایم و گاهی فلان عقیده را نقد و گاهی در باره بهمان نظریه قضاوت می کنیم. اگر دستگاهی شمارشگر مجموع نقدها و نظرهای ما را شمارش می کرد، آنگاه درمی یافتیم که، مثلاً، فقط در طول یک سال چه بسیار نقد و قضاوت کرده ایم.

هنگامی که ما عهده دار نقد و معرفی نظریه ای هستیم، باید تقریری درست از آن ارائه کنیم. هر نظریه ای را باید چنان تقریر و گزارش کنیم که صاحبان آن نظریه بیسندند. حتی اگر با عقیده ای بشدت مخالفیم و آن را سخیف می دانیم، معذور نیستیم تصویری کج و معوج از آن به دست دهیم. نقد هر نظریه ای باید مبتنی بر تقریری درست از آن باشد و مادام که نظریه ای درست تبیین نشده، هر نقدی بر آن

نادرست است. شرط هر نقد درست، بلکه شطر آن، تقریر درست از آن چیزی است که نقد می‌شود.

طبق قاعده طلایی در اخلاق (هر چه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم بپسند)، ما موظفیم عقاید دیگران را چنان تبیین کنیم که دوست داریم آنان عقاید ما را تبیین کنند. همان گونه که نمی‌پسندیم دیگران تفسیری غلط و دست و پا شکسته از عقاید ما ارائه کنند، ما نیز نباید چنین تفسیری از عقاید دیگران ارائه کنیم. هر عقیده‌ای را باید چون عقیده خود بدانیم؛ یعنی همه دلایل و مستندات آن را بیاوریم، تواناییها و کاراییهای آن را شرح دهیم، پیروان بزرگ آن عقیده را معرفی کنیم، هیچیک از جنبه‌های مثبت آن را مغفول نگذاریم و، خلاصه، هر عقیده‌ای را باید چنان معرفی کنیم که گویا آن را باور داریم و مدافعش هستیم.

اما آنچه متداول است، خلاف این چیزی است که گفتیم. بسیاری در مقام نقد و معرفی عقیده‌ای که قبولش ندارند، کژنمایی می‌کنند و تقریری نادرست از آن به دست می‌دهند. آن عقیده را چنان سست و ضعیف و بی‌ارزش معرفی می‌کنند که اساساً نیازی به نقد آن نباشد. تصویری کج و معوج و تفسیری غلط از عقیده مخالف خود به دست می‌دهند و نسبت‌هایی به طرف مقابل می‌دهند که او معتقد به آن نیست.

نه تنها باید تقریری درست از عقیده مخالفانمان ارائه دهیم، بلکه موظفیم اگر دلیلی هم به نفعش وجود دارد، بیاوریم. به عبارت دیگر، باید استدلال معکوس بیاوریم و از آوردن دلایل مقدر برای عقیده مخالف، خودداری نورزیم. دلایل بالفعل مخالفانمان کافی نیست، باید دلایل بالقوه نیز، که چه بسا قویتر است، آورده شود. وظیفه دیگرمان این است که اگر مخالفانمان عذری دارند و خود نمی‌دانند، عذرشان را بیان کنیم. بعضی نه از سر حقیقت‌گریزی، بلکه بر اثر یک اشتباه انسانی به دام نظریه یا عقیده‌ای باطل می‌افتند. شاید خودشان ندانند که منشأ اشتباهشان چیست، ولی ما که می‌دانیم باید عذرشان را بیان کنیم و معذورشان بداریم. معذور دانستن خطا کار، به معنای صحه گذاشتن بر خطایش و اعراض از

نقد نیست. خلاصه، پس از تقریر درست و استدلال معکوس و بیان عذر، نوبت به نقد می‌رسد.

تقریر نادرست به عرصه فرهنگ اختصاص ندارد؛ در حوزه سیاست نیز ملاحظه می‌شود؛ بلکه بیشتر. سیاست، چنانکه تاکنون شاهدش بوده‌ایم، فن حذف رقیب است، و آسانترین راه برای حذف او تقریر غلط از گفتار و کردارش است.

تقریر نادرست از عقیده مقابل چند علت دارد: یک علتش این است که عده‌ای هر آنچه را قبول ندارند، پشیزی برایش ارزش قائل نیستند و آن را مزخرف و سخیف می‌شمارند و خالی از هر جنبه مثبت. بدیهی است چنین افرادی، هیچ انگیزه‌ای پیدا نمی‌کنند تا گزارشی درست از عقیده مقابلشان ارائه کنند. بدتر از این، ممکن است به این دستاویز که عقیده‌ای باطل است، هر باطلی را به آن نسبت دهند.

علت دوم این است که بعضی چون در نقد ضعیفند و نمی‌توانند عقیده طرف مقابل را رد کنند، می‌کوشند تقریری ضعیف از آن به دست دهند. ضعف خویش را با ضعیف معرفی کردن حریف می‌پوشانند.

علت سوم اینکه گروهی بر آنند که اگر تقریری درست از نظریات طرف مقابلشان ارائه کنند، مردم فریفته‌اش می‌شوند و آن را می‌پذیرند. غزالی در المنقذ من الضلال می‌گوید هنگامی که من می‌خواستم عقاید پیروان یکی از مذاهب را رد کنم، نخست تقریری درست و دقیق از آن ارائه کردم، ولی عده‌ای این کار را ناروا شمردند و گفتند: «این کار تو به نفع ایشان است.»^۱

آموزنده است که در قرآن، سخن کافران بصراحت و با رعایت کامل امانت گزارش شده است. مثلاً استدلال آنان که چرا اتفاق نمی‌کنند، این چنین آمده است: هنگامی که به ایشان گفته شود که از آنچه خداوند به شما روزی داده است اتفاق

۱. محمد غزالی، المنقذ من الضلال، تحقیق عبدالحلیم محمود (چاپ پنجم: دار الکتب الحدیثه، ۱۳۸۵)،

کنید، کافران به مؤمنان گویند: آیا به کسی طعام دهیم که اگر خداوند می‌خواست، او را طعام می‌داد؟^۱

همچنین در جایی دیگر عین استدلال کافران در ردّ نبوت و معاد، و اینکه چرا به هود ایمان نمی‌آورند، بی‌پروا آمده است: گفتند... این مرد جز انسانی مانند شما نیست که از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌آشامید، می‌آشامد. و اگر از انسانی مانند خودتان پیروی کنید، زیان کرده‌اید. آیا به شما وعده می‌دهد که چون مرید و خاک و استخوان شدید، برانگیخته می‌شوید؟ این وعده‌ای که به شما داده شده، بسیار بعید است. جز همین زندگانی دنیای ما هیچ نیست که می‌میریم و زندگی می‌کنیم و هرگز برانگیخته نمی‌شویم.^۲

چنانکه می‌نگریم، در کتاب الهی، سخنان افراد مادی با دقت تمام و با امانت کامل نقل شده است. این شیوه را بسنجید با شیوه مدعیان پیروی از این کتاب که نه سخن کافران را، بلکه سخن برادران مسلمان خود را، که قبول ندارند، به بدترین صورت ممکن حمل می‌کنند. از امیرالمؤمنین علی - ع - در باره حمل بر صحت کردن سخن دیگران روایت شده است:

لَا تَطْنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ شَوْءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا.^۳ یعنی به سخنی که از کسی صادر می‌شود گمان بد مبر و حال اینکه احتمال نیکی برای آن می‌یابی.

همچنین از آن حضرت روایت شده است:

الْإِيمَانُ... أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثٍ غَيْرِكَ.^۴ یعنی ایمان... این است که در سخن گفتن در باره دیگری از خدا بترسی.

۱. سوره یس، آیه ۴۷.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۳-۳۷.

۳. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، بخش حکمت، حدیث ۳۶۰.

۴. همان، حدیث ۴۵۸.

خدا ترسی در مقام سخن گفتن از دیگری، معنایی گسترده دارد و یک معنایش این است که چون عهده‌دار سخن کسی می‌شویم، آن را درست نقل کنیم؛ بدون کم و زیاد. و اگر سخن کسی را بتوان حمل بر صحت کرد، حمل بر صحت کنیم.

گفته‌اند شاعری حافظ‌ستیز، در ردّ دیوان حافظ، دیوانی پرداخت و به یکی از حاکمان تقدیم کرد و گفت: من جواب حافظ را داده‌ام. حاکم گفت: جواب حافظ را داده‌ای، جواب خدا را چه می‌دهی؟^۱ و به گفتهٔ حافظ: تو پنداری که بدگو رفت و جان برد؟ / حسابش با کرام الکاتبین است. همچنین نظامی می‌گوید: وان کو به کزّی من کشد دست / خصمش نه منم که جز منی هست.

جاحظ در قرن دوم - سوم هجری، که نویسندگی چندان رشد نکرده بود، یادآور شد که اگر سخنی چند وجه داشته باشد، باید همهٔ وجوهش را بررسیید و آن را چنان دلسوزانه گزارش کرد که گویی سخن خود ماست:

هر گاه عهده‌دار آن شدی تا سخن دشمنت را گزارش کنی، آن را چنان جامع و کامل عرضه بدار که گویی از آن خود تو است.... کسی که کتابی می‌نویسد و بدون حضور دشمن، عهده‌دار آن می‌شود تا خبر و نظرش را گزارش کند، باید با احاطه و پرداختن به همهٔ احتمالات و وجوه، سخنش را نقل کند. و اگر این کار را نکند، معذور نیست.^۲

نمونهٔ چنین شیوه‌ای را می‌توان در آثار فخر رازی دید. معروف است که وی شبهات را نقد می‌آورد و پاسخ آن را نسبی می‌دهد. و یا مشهور است که قول

۱. ر. ک: فخرالدین علی صفی، لطائف الطوائف، به سعی احمد گلچین معانی (چاپ چهارم: انتشارات اقبال، ۱۳۶۲)، ص ۲۳۷؛ علی رضا اعتصام (به کوشش)، به روایت معید نفیسی: خطرات سیاسی، ادبی، جوانی (چاپ اول: تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱)، ص ۲۱۳.

۲. علی رضا ذکاوتی قراقرزلو، زندگی و آثار جاحظ (چاپ اول: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۳۱، با اندکی تصرف در عبارت.

مخالفان را خوب تبیین می‌کند، اما در پاسخ کوتاهی می‌ورزد.^۱ اگر هم این سخنان درست باشد، فقط قدح فخر رازی نیست، بلکه مدح وی نیز است. بدین دلیل که قول مخالفان را خوب تقریر می‌کند و امانتدار است و مخاطبانش را نمی‌فریبد. خود وی در مقدمه کتاب نه‌ایة العقول می‌گوید مذهب مخالفان را چنان تقریر کرده‌ام که اگر آنان می‌خواستند تقریر کنند، بیش از این نمی‌توانستند.^۲

نمونه دیگر از چنین شیوه‌ای در کتاب فقر تاریخ‌گیری پوپر ملاحظه می‌شود. وی در این کتاب، که در ردّ تاریخ‌گیری است، نه تنها تقریری نادرست و ضعیف از تاریخ‌گیری به دست نداده، بلکه کوشیده است آن را به صورت نظریه‌ای خوب و مقبول و مستحکم معرفی کند و حتی برهانهایی برای آن بیاورد که خود پیروان تاریخ‌گیری نیاورده‌اند. پس از معرفی شایسته تاریخ‌گیری عهده‌دار ردّ آن شده و گفته است که حالا این نظریه ارزش نقد یافته است.^۳

تقریر نادرست از یک عقیده یا نظریه به چند صورت است: نقل قول نادرست، نسبت نادرست دادن، تفسیر به رأی و گزینش قرائت ضعیف. اینک شرح هر یک: ۱. نقل قول ناقص. یکی از رایجترین گونه‌های تقریر نادرست، نقل قول ناقص است؛ یعنی جمله‌ای را آوردن و ادامه‌اش را نیاوردن، یک بند را نقل کردن و بندی دیگر را نقل نکردن، سخنی را ذکر کردن و قید یا استثنای آن را ذکر نکردن. مثلاً «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» را از قرآن نقل کردن، اما «وَأَنْتُمْ سُكَارَى» را نقل نکردن. و یا «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» را آوردن، ولی «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ...» را نیاوردن. این مثالها، نمونه‌های بارز نقل قول ناقص است و هر که این چنین نقل قول کند، زود مشتتس باز می‌شود. اما در مواردی بدین صورت نیست و مخاطب زود در نمی‌یابد

۱. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، تصحیح محمد عبدالرحمان مرعشی (چاپ اول: بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۶)، ج ۵، ص ۴۳۳-۴۴۴.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۳۴.

۳. ر.ک: کارل ر. پوپر، فقر تاریخ‌گیری، ترجمه احمد آرام (چاپ دوم: تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸)، ص ۱۵.

که نقل قول ناقص شده است. مثلاً ممکن است کسی سخنی بگوید و قید یا استثنای آن را با فاصله‌ای دور تر بیاورد و یا حتی در جایی دیگر ذکر کند. در این موارد هم، نیاوردن آن قید یا استثنا، مصداق نقل قول نادرست است.

۲. نسبت نادرست دادن. سخنی را به کسی نسبت دادن که او نگفته است، و یا نظریه‌ای را به کسی نسبت دادن که او باور ندارد، از مصداقهای دیگر تقریر نادرست است. این شبهه در مقام نقد بسیار ملاحظه می‌شود که عده‌ای چیزی را به کسی نسبت می‌دهند که او هرگز بدان معتقد نیست. نظریه طرف مقابل را مسخ می‌کنند و سپس به جنگ نظریه‌ای می‌روند که ممسوخ است و در واقع مخلوق ذهن خودشان، چنین کاری، سرب‌ی صاحب را تراشیدن است. دروغ‌گویی و تقوّل است و تیر در تاریکی افکندن.

۳. تفسیر به رأی. یکی دیگر از مصداقهای تقریر نادرست، تفسیر شخصی از عقیده دیگری است. به جای اینکه کشف کنیم مقصود گوینده از فلان سخن چیست، معنایی را خود اراده کنیم و بگوییم که مقصود این است. نقدی که بر اساس تفسیر به رأی است، در واقع نقد یافته ذهنی و برداشت شخصی خود ماست، نه نقد طرف مقابلمان.

یک مثال می‌تواند این موضوع را روشن کند. می‌دانیم که از مهمترین خواسته‌های مشروطه‌طلبان، آزادی و مساوات بود. اما مخالفان مشروطه، برای بدنام کردن آنان می‌گفتند که مقصود مشروطه‌طلبان از آزادی، آزادی از قید عبودیت خداوند است و مقصودشان از مساوات، الغای قانون شرع است که در آن، میان زن و مرد تفاوت است. حال اینکه منظور مشروطه‌طلبان از آزادی، چنانکه نایینی تصریح کرد، آزادی از «اسارت و رقیت» سلطنت غاصب جائر بود، «نه از برای رفع ید از احکام دین» و «نه خروج از ربقة عبودیت الهیه». ^۱ منظور از مساوات نیز مساوات

۱. محمد حسین نایینی، تنبیه الامة و تنزیه الملّة یا حکومت از نظر اسلام، مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی (چاپ هفتم؛ تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰)، ص ۶۴.

در اجرای قانون بود، نه مساوات در خود قانون. همان گونه که نایینی نوشت: «هر حکمی... در مرحله اجراء، نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود.»^۱

۴. گزینش قرائت ضعیف. هنگامی که از عمر عقیده‌ای مدتها بگذرد و پیروان متعددی بیابد، قرائتهای متعددی از آن پیدا می‌شود. برخی از این قرائتها، خام و ابتدایی و ضعیف است و مرجوح قلمداد می‌شود. کسی که در مقام نقد عقیده‌ای، قرائتی ضعیف از آن را برمی‌گزیند، تقریری نادرست از آن ارائه کرده و هر نقدی که بر آن وارد کند، مردود است. در مقام نقد یا معرفی هر عقیده باید بهترین قرائت از آن را ارائه کرد.

به پایان این مقاله رسیدیم و لازم می‌آید یادآور شویم که آنچه ما تقریر نادرست نامیدیم، در علم منطق مغالطه آدمک پوشالی یا پهلوان پنبه نام دارد و طلبه‌ها نیز به آن «تفسیر بما لایرضی به صاحبه» می‌گویند. مغالطه پهلوان پنبه این است که کسی به جای نقد مدعای حریف، مدعایی ضعیف را به او نسبت دهد و آنگاه عهده‌دار رد آن شود. وی در اینجا به جای مقابله با پهلوان اصلی، به مقابله با پهلوانی ضعیف پرداخته و چنین نمایانده که بر حریف پیروز شده است.^۲

۱. همان، ص ۶۹. شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی نیز در اللّٰهالی المربوطة فی وجوب المشروطة این موضوع را خوب توضیح داده و ضمن شبهه‌زدایی از مفهوم آزادی و مساوات، مغالطه مخالفان را نقد کرده است. ر.ک: غلامحسین زرگری‌نژاد، رسایل مشروطیت: مشروطه به روایت موافقان و مخالفان (چاپ اول: تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۷)، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۴۲.
۲. برای تحقیق در این باره رجوع شود به: سید علی اصغر خندان، منطق کاربردی (چاپ اول: تهران و قم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها و مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹)، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ همو، مغالطات (چاپ اول: قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰)، ص ۲۰۳-۲۰۷؛ نایجل و اربرتن، اندیشیدن: فرهنگ کوچک منجشگران اندیشی، ترجمه محمّد مهدی خسروانی (چاپ اول: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸)، ص ۳-۴.